

ای دل جهان به کام تو شد شد نشد نشد/دولت اگر غلام تو شد شد نشد نشد/این دختر زمانه که هر دم به دامنی ست /

بکدم اگر به کام تو شد شد نشد نشد

نمی‌دانم یادتان هست یا نه، اولین بار که مهران رجیبی با بچه‌های مدرسه همت بر صفحه تلویزیون آمد آن هم با نقش یک ناظم که قرار بود بد اخلاق باشد و با شوخ‌طبعی‌هایی که داشت؛ نشد. از آن روز یازده سال می‌گذرد و مهران رجیبی بازی‌های ماندگاری را از خود بر این عرصه به جا گذاشته است: بچه‌های مدرسه همت، کودک و سرباز، زیر نور ماه ایستگاه متروک، خانه‌ای روی آب، عزیزم من کوک نیستم، تهران ساعت هفت صبح، صورتی، از کنار هم می‌گذریم و مجموعه‌های تلویزیونی دوران سرکشی؛ زیرزمین؛ یک وجب خاک و سه در چهار و این روزها هم که در نقش **آمیرزای «مثل هیچ کس!**» آرام و صبور است و وقتی عصبانی می‌شود آدم را به خنده می‌اندازد. برای زندگی به اندازه نیم ملی پرزبل در مرحله نهایی تلاش می‌کند و مرگ را دوست می‌دارد و به همه اینها ۳۲هزار بیت شعری که حفظ است را اضافه کنبد تا دلیل این همه شعرخوانی در میان جواب‌ها بهت‌زده‌تان نکند.

**سلامت:** فیلمبرداری «مثل هیچ کس» هنوز ادامه دارد؟

نه، فیلمبرداری از اول نوروز شروع شد و تقریباً تمام کار پیش از ماه رمضان تمام شد.

**سلامت:** اما تا سال قبل مجموعه‌های ماه رمضان توی این ماه هم ضبط داشتند؟

برای مثال در زیر زمین، یک وجب خاک همین وضعیت بود اما امسال زودتر شروع کردند.

**سلامت:** حال‌وهوای کار کردن در ماه رمضان با وقت‌ها دیگر فرقی هم می‌کند؟

خیلی باصفا است. توی مجموعه زیرزمین موقع افطار توی حیاط سفره پهن می‌کردیم و افطار می‌خوریم. برای شب بیست‌ویکم هم حلیم درست کردیم.

**سلامت:** مدت زمان کار هم تفاوتی می‌کند؟

یعنی چه؟

**سلامت:** یعنی به خاطر اینکه بچه‌ها روزه هستند زمان کار را تغییر بدهند یا ضبط بعضی از صحنه‌ها را بگذارد بعد از افطار؟

نه دیگه! برای چی کم بباورند؛ توی حکم خداوند کم آوردن نداریم. این حرف شما مانند این قصه می‌ماند؛ سلطان محمود غزنوی یک گوهر بی‌نظیر پیدا کرد. این گوهر را داد به وزرا و گفت: «گوهر را بشکنید» وزرا گفتند: «نه آقا کدام احمقی این گوهر را می‌شکنند؟» سلطان محمود هم گوهر را داد به ایاز که یار غارش بود؛ ایاز بدون چون و چرا گوهر را زده به دیوار و ۴۰ تکه کرد و به وزیرها گفت: «فرمان سلطان مهتر بود یا که گوهر؟» وقتی خداوند می‌گوید: «کتب علیکم العیاصم» (نوشته شد بر شما روزه) دیگه نافرمانی نداریم؛ متأسفانه این سوال، ناشی از بی‌تقوایی است؛ در اجرا کردن حکم خدا اگر موضوع پزشکی در میان باشد و سالم باشیم دراز به دراز هم بیفتی باید انجام بدهیدی و خیلی هم شیرین است.

**سلامت:** همیشه در برابر کسانی که روزه را راحت می‌گیرند همین طوری سفت و سخت برخورد می‌کنید؟

بستگی دارد؛ جایی این صحبت‌ها را می‌کنیم که اثر داشته باشد. به قولی اگر دیدی که نایبنا به چاه است لاگر خاموش بنشین کنایه است.

**سلامت:** هنوز هم تدریس می‌کنید؟

بله من ۱۷سال سابقه تدریس گرافیک در آموزش و پرورش مقطع دبیرستان و پیش‌دانشگاهی را دارم.

**سلامت:** تدریس برای یک بازیگر کار سختی نیست؟

نه، البته جلسه‌های اول و دوم مدام گیر می‌دهند و درباره بازیگری؛ ازدواج بازیگرها؛ کی با کی هست، سوال می‌پرسند اما بعد برایشان عادی می‌شود. وقتی هم که مقام و رتبه معلم را بداندن رفتارشان را بر اساس همان تنظیم می‌کنند. هر چند بعضی از شاگردها وقتی کم می‌آورند می‌روند پشت سرمان می‌گویند که آقا همه‌اش درباره فیلم صحبت می‌کنند.

**سلامت:** سرکلاس هم با بچه‌ها شوخی می‌کنید یا کاملاً جدی هستید؟

بله. اصلاً نمی‌شود شوخ طبع نبود.

**سلامت:** کنترل کلاس از دست‌تان در نمی‌رود؟

نه دیگه ما هم معلم‌های این دوره زمان هستیم.

بلدیم کلاس را اداره کنیم.

**سلامت:** از درون هم آدم شادی هستید؟

اگر از درون شاد نباشی که نمی‌توانی شادی کنی و یا آدم شادی باشی، به قول شاعر ابری که بود زب آب تھی / کی تواند که دهد آب دھی **سلامت:** رابطه‌تان با آدم‌های جدی چه‌طور است؟

یادتان باشد، هیچ‌کس جدی نیست مگر اینکه دیوانه باشد، کسی که با غمزه زندگی نکند، شاد نباشد به زودی مایلیخویلیایی می‌شود.

**سلامت:** ولی خیلی از آدم‌ها بیشتر از آنکه شوخ باشند جدی‌اند؟

شاید در ظاهر فرد جدی باشد اما حتماً درون‌شان طنازی هم دارند اما خیلی‌ها هم هستند که نمی‌شود اصلاً با آنها صحبت کرد که به‌طورکلی مردم آن‌گه روانی به آنها می‌زنند، می‌گویند فلانی ناراحت است.

**سلامت:** هیچ وقت شوخ‌طبعی شما مورد

مرز شوخی و جدی در گفتگو با مهران رجبی، آمیرزای «مثل هیچ کس»

# اصلاً نمی‌شود شوخ طبع نبود!



سید مصطفی جلالی

چند وقت پیش رتفیم گنج‌نامه اما مردم گنجنامه را ول کرده بودند و چسبیده بودند به ما و عکس خانوادگی گرفتن و ماج و بوسه که من دیگر برای اولین بار آنجا خواش کردم عکس نگبرند که خودم هم ناراحت شدم.

**سلامت:** چرا ناراحت شدید؟

اصولاً سخت می‌توانم نه بگویم آن هم در برابر خواسته مردم و این رفتارها هم از پدر به من رسیده.

**سلامت:** اینکه به کسی «نه» نمی‌توانید بگویید؟

بله، پدرم همیشه به من می‌گفت: مهران توی دهنت «نه» نیاشد اگر کسی از تو ۵۰ تومان می‌خواهد و نداری بژبژ توی چشم‌هایش نگاه نکن بگو نه! هر مقدار راستی بده اما نگو نه!

**سلامت:** به پدرتان خیلی علاقه داشتید ظاهراً. همیشه در مصاحبه‌ها از ایشان حرف می‌زنید.

بله. خیلی انسان باحال، با معرفت و بامرامی بود. وقتی که از دنیا رفت من و رضا میرکریمی-کارگردان- باهم دوست بودیم. رضا آمد مسجد پدرم. وقتی جمعیت را دید فکر کرد ۸- ۹ تا ختم را با هم گرفتند چون آن‌قدر شلوغ بود که توی مسجد جامع کرج جای سوزن انداختن نبود!

**سلامت:** علت فوت‌شان چی بود؟

با هم داشتیم از درخت گردو می‌چیدیم، به درخت آخر که رسیدیم پدرم گفت این درخت را من می‌روم بالا. بعد از بالای درخت افتاد و بنده خدا فوت شد.

**سلامت:** از مرگ می‌ترسید؟

نه! من آدمی هستم که منتظر مرگ هستم و آرزوی آن را دارم.

**سلامت:** چرا آرزوی مرگ؟

چون یک سفر رویایی است که هنوز هیچ کس از آن برنگشته است؛ شما آدم می‌بینید که مکه رفته، آبشار نیاگارا رفته تا هیمالیا رفته اما کسی آن دنیا نرفته که برگردد؛ و این سفر خیلی لذت‌بخش است.

**سلامت:** شاید برای خود فردی که می‌میرد لذت بخش باشد؛ اما برای اطرافیان نه!

جدایی تلخ است. توی مرگ پدرم هیچ کس به اندازه من عذاب نکشید چون با پدرم خیلی رفیق بودیم حتی شبی که فوت شد به خوابم آمد و گفت: «بین مهران! اصلاً ناراحت نباش ما امروز ۷۵ نفر بودیم که از بلندی پرت شدیم اگر هم

### چادر به سر



بعد از دو سال که قول داده بودم، بچه‌ها را بردم حرم امام‌زضا. وقتی وارد حرم شدیم یک جمعیتی هجوم آورد به سمت ما هر کسی سر ما را به یک طرف می‌کشید تا عکس بگیرد. اصلاً حالت بدی پیش آمد طوری که خدام حرم آمدند و ما را بردند آنجا که مجوز قبر صادر می‌کنند؛ ما هم نیم ساعت نشستیم و زیارت کردیم و بعد که آمدیم بیرون از حرم دوباره ۱۰ نفری دنبال ما آمدند. و من مجبور شدم چادر سرم کنم توی صحن بنشینم.

چادر دخترم را گرفتم رفته پشت منبع آب و سرم کردم و آمدم گوشه صحن چند دقیقه‌ای نشستم. این طوری مطمئن بودم که دیگر کسی مرا نمی‌شناسد.

از درخت نمی‌افتادم قرار بود با محمداقا – یکی از دوستانش – برویم از شمال برنج بیاوریم و بعد تو راه تصادف می‌کردیم و من می‌مردم و شما یقه آن بیچاره را می‌گرفتید.»

**سلامت:** موضوع مسافرت واقعیت داشت؟

بله من از محمداقا پرسیدم گفت: «آره خیلی هم خواش کردم بیاد اما منس سهراب نیامد؛»

حتی پدرم توی آن خواب جای پولی را که قایم کرده بود برای روز مبادا به من گفت که خرج مراسم‌اش را داد! حتی ۷۰۰ تومان به یک نفر قرض داشت که آن هم توی خواب به من گفت، قضیه قرض هم این بود که پدرم داشت کار خیری می‌کرد- مسجدی را تعمیر می‌کردند- به یک نفر که اسمش قربان بود و اهل کار هم نبود گفته بود تو فقط برو از چشمه برای این بنده‌های خدا که کار می‌کنند آب خنک بیاور روزی آن‌قدر بگیر که ۷۰۰ تومان آن مانده بود.

**سلامت:** وقتی مرگ را آن‌قدر دوست دارید و چنین نگاهی به آن دارید؛ نگاه‌تان به زندگی چطور است؟

من در حد تیم ملی برزیل برای زندگی تلاش می‌کنم اما مرگ هم واقعیتی است که وجود دارد. یکی از بستگان نزدیک در بیمارستان بستری است و بیماری سختی هم دارد. وقتی رفتم ملاقاتش دیدم خیلی بی‌ثابی می‌کند؛ گفتم: چرا ناراحتی؟ به فرض که ۵۰۰سال دیگر هم زنده باشی بالاخره که چی؟ یا باید از بیماری بمریم یا زیر لحاف یا سقوط هواپیما! خودت را آماده کن.

**سلامت:** از این حرف شما ناراحت نشد؟ نه! اتفاقاً خیلی هم آرام‌تر شد و گفت: راست می‌گی!

**سلامت:** خودتان برای سلامت چه‌قدر اهمیت قابل هستید؟

سیگار نمی‌کشم.

**سلامت:** به غیر از سیگار نکشیدن؟

سعی می‌کنم شب‌ها شام نخورم یا اگر می‌خورم کم شام بخورم یا میوه بخورم. یک سالی هم هست که یک تردمیل خریدم که اگر وقت کنم یک ساعتی روی آن می‌دم.

**سلامت:** برای سلامت روحی‌تان چه کارهایی می‌کنید؟

فیلم بازی می‌کنم، مصاحبه می‌کنم، کتاب می‌خوانم.

**سلامت:** در طول کار شما چه‌قدر به سلامت بازیگر اهمیت می‌دهند؟

پروژه به پروژه فرق می‌کند. برای مثال آقای عیاری برای سلامت بازیگر خیلی اهمیت قایل‌اند اما بعضی کارها نه، که اتفاقات خیلی تلخی هم در این باره افتاد حتی مرگ!

**سلامت:** مرگ سرصحنه؟

بله شهید سجاد حسینی همین اتفاق برای‌شان افتاد که با اسلحه‌که پر بازیگر به طرفشان شلیک کرد؛ حتی یک بار دیگر سر صحنه‌ای که قرار بود اصغر تقی‌زاده برای مثال اعدام شود طناب سفت بسته شده بود و اگر سریع نرسیده بودیم اصغر واقعاً اعدام شده بود.

**سلامت:** نظارتی، بیمه‌ای برای بازیگران وجود ندارد؟

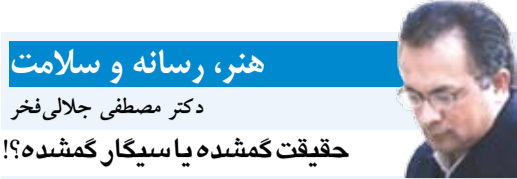
نظارت که نه اما سر بعضی از کارها بازیگرها بیمه می‌شوند.

**سلامت:** و حرف آخر....

باید می‌جمله چو گفتی / هنرش نیز بگویی؛ بازیگری دردسره‌ای زیادی دارد یکی‌اش همین برخورد‌های مردم اما گاهی هم لطف‌هایی در حقت می‌کنند و کارت را زودتر راه می‌اندازند اما خب اگر از دور ابراز علاقه کنند خیلی بهتر است ما هم دلمان می‌خواهد توی حرم امام‌رضا راحت زیارت کنیم؛ گنجنامه را ببینیم، وقتی می‌آیند عکس بگیرند بلداند نفر اول نیستند و از جواب «نه» ما ناراحت نشوند. ■

## سلامت

شماره صدوشتادوپنج | شنبه شانزده شهریور هشتادوهفت



### هنر، رسانه و سلامت

دکتر مصطفی جلالی‌نخر

**حقیقت گمشده یا سیگار گمشده؟!**

«حقیقت گمشده» که اخیراً به پرده سینماها راه یافته، افراطی‌ترین فیلم ایران امسال در سیگار کشیدن است و البته بی‌ارتباط با بازیگر نقش اول آن هم نیست. فیلم درباره آشوب درونی و اضطراب و افسردگی یک استاد دانشگاه، دکتر مسعود کیا (حمید فرخ‌نژاد) است که پس از مرگ همه اعضای خانواده‌اش، دست به یک خودکشی نافرجام می‌زند. پس از آن و به قصد اعتراض، سراغ همسر مردی می‌رود که با کلیه اهدایی او زنده مانده است. آن مرد که جانباز شیمیایی بوده به شهادت رسیده است و کیا با کمک همسر او، لیلیا (پریوش نظریه) به زندگی باز می‌گردد. فیلمساز در پی خالی بودن داستان و تهی بودن ذخیره رفتاری شخصیت‌هایش، تنها به سیگار و لحن مضطرب بازیگر متوسل می‌شود. در طول فیلم و در اقدامی به ظاهر موجه، مرد به ته خط رسیده مدام سیگار روشن می‌کند. حمید فرخ‌نژاد در مقام بازیگر، سیگاری قهاری است و پیش از این نیز در «چهارشنبه سوری» در مشاجره با همسرش مرتب سیگار می‌کشید؛ احتمالاً به قصد تشویش و اضطراب‌بیش‌تری که قرار بوده وسیله بازی‌اش ایجاد شود. در «حقیقت گمشده» نشان داده می‌شود که انگار در مواقع دل‌پریشی و روان‌نژندی، کاری جز سیگار کشیدن وجود ندارد. عجیب اینکه مرد جوان همسایه هم پس از آگاهی از حاملگی ناخواسته همسرش، به سیگار پناه می‌برد؛ در حالی که بر اساس پرسش توام با تعجب همسرش (سیگار کشیدی؟! ) می‌فهمیم که در حال حاضر سیگاری هم نیست. واقعاً فیلمساز راه دیگری برای بیان ناراحتی آدم‌هایش سراغ نداشت؟ و این احتمالاً یک پیشنهاد یا توجیه برای مخاطب به شمار نمی‌آید؟ شبیه همان میان پرده‌ای که در دهه شصت از تلویزیون پخش می‌شد: «خوشحال میشم به دونه، ناراحت میشم یه دونه!»

تبلیغ ناخواسته اعتیادآور فیلم به سیگار محدود نمی‌شود و به رفتار غلط و کلیشه‌شده این سال‌ها هم متوسل می‌شود. لیلیا که در مواجهه با کیا دچار دلهره و پریشانی شده، به طرف یخچال می‌رود. بعد هم یک لیوان آب و چند عدد قرص. این حرکت را در چند فیلم مشابه دیده‌اید؟ خیلی‌ها که یک مشت قرص رنگارنگ می‌خورند تا احیاناً تماشاگر به عمق اندوه و عصبیت آنها پی ببرد. غافل از اینکه قرص مسکن و آرامبخش هم اعتیادآورین است و ما باید به مخاطب راه بهتری برای تحمل و تعدیل شرایط استرس‌زا پیشنهاد کنیم، نه که با کلافگی دنبال شیشه قرص بگردد و لیوان آب. این جور کلیشه‌های مخرب با وجود آسودگی کاربرد و از سر بازکنی برای فیلمنامه‌نویس و فیلمساز، در دراز مدت موجب شرطی شدن مخاطب می‌شود. چه‌ساخته‌هایی هابراساس همین ایماهای تثبیت شده در ذهن‌شان، در برخورد با استرس‌های بزرگ و ناگهانی به سیگار پناه برده‌اند. چرا آنها فکر کرده‌اند که باید چنین کنند؟ سینما و تلویزیون تا چه حد در برابر این رفتار غلط مسوول‌اند؟ از دریچه هنری هم که نگاه کنیم، چرا باید بازیگر توانایی مثل فرخ‌نژاد مجبور شود که برای انتقال‌انارامی خود،این همه سیگارودود کند؟!

حتماً راه‌های دیگری در توشه توانایی‌های او خیلی بازیگران دیگر هست. ■

**بهترین مقاله را انتخاب کنید**

۱۸۵۳۰۲

۲۰۰۰۲۸

## آنتن‌های تلفن همراه در هاله‌ای از ابهام

شبکه سوم سیما اخیراً برنامه‌ای را با عنوان **دکتر مجید سلطانی** می‌کند که با هدف فرهنگ‌سازی در مصرف و اصلاح برخی باورهای نادرست طرخی‌هاست و در نوع خود کاری ستودنی است زیرا اغلب این برنامه‌ها افزایش آگاهی آحاد جامعه و ارتقای اطلاعات سلامتی را در پی دارد اما متأسفانه در یکی از این برنامه‌ها مطالبی مبتی بر بی‌خطر بودن آنتن‌های تلفن همراه عنوان شد که از نظر علمی مورد تأیید کارشناسان و متخصصان حوزه سلامت نیست.

همانطور که می‌دانید چند سال پیش تلفن همراه از کالایی لوکس به کالایی عمومی تبدیل شد و ضرورت نصب آنتن‌های تلفن همراه بیش از پیش احساس شد در نتیجه شرکت‌های مخابرات را به این فکر انداخت که از پشت‌بام‌های منازل مردم به عنوان اماکنی برای نصب این آنتن‌ها استفاده کند و نصاب‌های این شرکت بلافاصله خانه‌های مرتفع را شناسایی کردند و این افراد را مجاب ساختند تا این دکل‌ها را روی خانه‌های آنان نصب کنند.

همان موقع بحث خطرناک بودن یا نبودن این آنتن‌ها روی سلامت انسان‌ها به ویژه کودکان مطرح شد اما هر بار که این موضوع رسانه‌ای شد بلافاصله سازمان انرژی اتمی با قاطعیت از بی‌خطر بودن این آنتن‌ها خبر می‌داد و اعلام می‌کرد که استانداردهای لازم برای این آنتن‌ها همچون مقدار و شدت امواج الکترومغناطیسی مورد تأیید این سازمان است و صدای وزارت بهداشت به عنوان نهادهی که تولید اصلی سلامت جامعه را به عهده دارد کمتر به جایی رسید.

اما واقعیت متولیان نصب آنتن‌ها چه باید کرد؟ برای پاسخ به این پرسش باید اذعان داشت اگر چه اغلب آنتن‌های تلفن همراه مستقر روی پشت‌بام‌ها، مجوز سنجنش میزان انرژی را از سازمان انرژی اتمی دارند اما ایمنی نصب این آنتن‌ها به عوامل دیگری نیز بستگی دارد و باید مطابق استاندارد ملی باشد که در قانون حفاظت از اشعه مصوب سال ۱۳۶۷ مجلس شورای اسلامی نیز آورده شده است، سنجنش چگالی انرژی ساطع شده، ایمنی نصب آنتن تلفن همراه، مقاومت سازه‌ای که آنتن روی آن نصب می‌شود از جمله مواردی است که باید مورد تأیید کارشناسان قرار گیرد. علاوه بر این میزان انرژی ساطع شده از آنتن‌های تلفن همراه در محدوده ۸۰۰ تا دو هزار مگا هرتز است اما با این حال قرار گرفتن در معرض اشعه‌های این آنتن‌ها برای مدت طولانی و در فاصله کوتاه خطرناک است. همچنین تداخل امواج آنتن‌ها ممکن است میزان انرژی را بالا ببرد و از این رو لازم است در تمام سطح شهر، سنجنش چگالی انرژی ساطع شده انجام شود که این میزان باید بین یک تا ۱۰ میلی‌وات باشد.

همچنین متولیان نصب آنتن‌های تلفن همراه موظفند برای این آنتن‌ها، دستگاه‌های هشداردهنده، تدابیر کنترل برق گرفتگی، تعیین حریم و نصب حفاظ لازم را پیش‌بینی و تعبیه کنند.

در پایان بد نیست که وزارت بهداشت درمان و آموزش به طور روشن و صریح نظر خود را درباره ایمنی این آنتن‌ها ابراز کند تا برخی شبهه‌ها در این زمینه از بین برود و افرادی که در کنار این آنتن‌ها زندگی می‌کنند خیالشان آسوده شود. ■